

بررسی و تحلیل نمود زیرطبقات در آثار رسول پرویزی

محمد کشاورز^{۱*} و مصطفی گرجی^۲

چکیده

در جوامع شهری همواره گروه‌هایی زندگی می‌کنند که از نظر وضعیت معیشتی در پایین‌ترین سطح به‌سر می‌برند که به «زیرطبقات» (Under Class) شهره‌اند. زیرطبقات در نظام قشربندی اجتماعی طیفی وسیع از افراد را در بر می‌گیرد که اعمال و کنش‌هایشان در جامعه تأثیرگذار و از جهاتی بسیار مخرب و منفی است و هزینه‌هایی فراوان برای جامعه در پی دارد. لومپن‌ها، در کانون این طبقه اجتماعی، حضوری پررنگ در عرصه جامعه و در داستان‌های رئالیستی و اجتماعی نویسندگان معاصر کشورمان دارند. لومپن‌ها معمولاً افرادی واخورده و به فساد کشیده شده و بدون هویت‌اند. این افراد که شغل و درآمد ثابتی ندارند با شغل‌های کاذب روزگار می‌گذرانند و در بسیاری از مواقع، با توجه به وضعیت بد اقتصادی و فکری، تن به کارهای ناشایست می‌دهند. از نویسندگانی که با نگاهی تازه و به دور از کلیشه‌های رایج به شرح و توصیف زندگی لومپن‌ها پرداخته رسول پرویزی است. پرویزی- که از چهره‌های مطرح داستان‌نویسی ایران در دهه چهارم شمسی به‌شمار می‌رود- در دو مجموعه داستان کوتاه خود، شلوارهای وصله‌دار و لولی سرمست، تنوعی چشم‌گیر از لومپن‌ها را به‌نمایش می‌گذارد. او در آثار خود، با نگاهی انتقادی، برخی زوایای پنهان و ناگفته زندگی نابسامان این قشر و دلایل ریشه‌ای پدیدآورنده این نوع زندگی را بررسی می‌کند. البته نگاه پرویزی به این قشر- بر خلاف نگاه یک جامعه‌شناس- نگاهی است درونی و غالباً جدی و فقط در پاره‌ای مواقع طنزآمیز. ضمن آنکه پرویزی تقریباً ریشه تمام ناهنجاری‌های زندگی مادی و معنوی زیرطبقات را در علل اقتصادی خلاصه می‌کند. این در حالی است که بسیاری از جامعه‌شناسان (به‌ویژه پوزیتیویست‌ها) معتقدند انتساب همه ناهنجاری‌ها به مسئله اقتصاد به تأمل بیش‌تری نیاز دارد. پرویزی با نگاهی بی‌طرفانه، به‌رغم برجسته‌کردن جنبه‌های منفی رفتاری لومپن‌ها، با تأکید بر نابرابری توزیع درآمد و امکانات اجتماعی، دست کم، گروهی از لومپن‌ها را قربانیان جامعه و افرادی ستم‌دیده تصویر می‌کند که زمینه رشد فکری و روحی از آن‌ها سلب شده است.

واژه‌های کلیدی: رسول پرویزی، زیرطبقات، قشربندی اجتماعی، لومپن.

پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲۷

دریافت: ۱۳۹۲/۸/۲۹

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران. (نویسنده مسئول)
muhammadkeshavarz@yahoo.com
۲. دانشیار دانشگاه پیام نور تهران.
gorjim111@yahoo.com

مقدمه

امروزه یکی از کاربردهای اساسی و مهم ادبیات، که روزبه‌روز نیز بر میزان اهمیت آن افزوده می‌شود، استفاده از آثار ادبی در مطالعات جامعه‌شناختی است. بررسی نظام قشربندی اجتماعی از راه‌های شناخت و درک وضعیت کلی یک جامعه به‌شمار می‌رود. با شناختی نسبی از اقشار موجود در جامعه و نحوه گذران زندگی آن‌ها می‌توان به دیدی جامع‌تر به دیگر پدیده‌ها و مسائل و معضلات اجتماعی موجود در جامعه دست یافت، زیرا زندگی اقشار گوناگون جامعه و مناسبات میان آن‌ها به‌وجودآورنده پدیده‌ها و خصوصاً مسائل اجتماعی گوناگون (در معنای خاص آن‌ها در علوم اجتماعی) است.^۱ درگیری و مواجهه اعضای جامعه با مسائل و معضلات موجود در محیط زندگی‌شان، بخشی عظیم از آثار نویسندگان ادبیات داستانی معاصر را به خود اختصاص داده است. در این مقاله، مقوله طبقه پایین یا اصطلاحاً «زیرطبقات» در آثار رسول پرویزی و بازتاب آن بر مبنای سه معیار مالکیت ثروت، قدرت، و وجهه بررسی شده است. به بیان بهتر، در بررسی و تحلیل طبقات اجتماعی، باید ساخت‌های اشتغال، قدرت بروکراتیک، و مالکیت سرمایه در نظر گرفته شود. افراد در ساخت شغلی، بر اساس میزان مهارت‌شان، رده‌بندی می‌شوند و برای به‌دست‌آوردن پاداش بیشتر تلاش می‌کنند. رابطه طبقه با قدرت بروکراتیک نیز در چارچوب اقتدار سازمان‌یافته نمود پیدا می‌کند. در یک نظام دیوان‌سالاری (بروکراتیک) باید درجه اقتدار را بر این اساس تعیین کرد که در رتبه‌بندی، چند نفر در بالا و پایین موقعیت ویژه‌ای قرار دارند و سرانجام موقعیت فرد بر مبنای ساخت مالکیت است که مهم‌ترین تفکیک را میان صاحبان ابزار تولید و آنانی که صرفاً نیروی کار خود را عرضه می‌کنند به‌وجود آورده است. بنابراین، از ترکیب سه بعد شغل، قدرت، و مالکیت، زمینه برای تشریح نابرابری و ایجاد طبقه‌های اجتماعی آماده می‌شود (لهسایی‌زاده، ۱۳۸۰: ۶). بر این اساس، برخی از افراد در بالا و برخی دیگر در پایین هرم اجتماعی قرار می‌گیرند. بر این اساس و به منظور بررسی و نقد جامعه‌شناختی آثار رسول پرویزی و تحلیل نگاه خاص او به زیرطبقات در جامعه ایرانی طی چهار دهه ابتدایی سده شمسی حاضر، الگوی پیشنهادی هانری زالامانسکی

۱. برای آگاهی از مسائل اجتماعی ر. ک: داور شیخاوندی، *جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل جمعیتی ایران، تهران: قطره؛ رحمت‌الله صدیق سروستانی، آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)*، تهران: سمت؛ هدایت‌الله ستوده، *آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)*، تهران: آوای نور.

(جامعه‌شناسی محتواها) به کار گرفته شده است. در رویکرد جامعه‌شناسی محتواها^۱، با صورت‌بندی و استخراج محتوا و درون‌مایه‌های آثار ادبی و بررسی و رده‌بندی آن‌ها، مصالح لازم برای بررسی جامعه‌شناختی آثار ادبی فراهم می‌شود. از آنجا که هر نویسنده به مجموعه‌ای از پرسش‌ها و نیازهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و حتی فلسفی زمانه خود پاسخ می‌دهد، بنابراین با بررسی محتوای آثار خلق‌شده در یک دوره خاص، می‌توان دریافت که مسائل هر دوره در متون ادبی چگونه طرح شده‌اند.

از نکات مهم که باید در تحلیل متون ادبی با این رویکرد مورد توجه قرار گیرد، «چیستی نظام قشربندی اجتماعی و طبقه» (Social Stratification) است. این نظام در جامعه‌ای وجود دارد که در آن نابرابری‌های اجتماعی نهادینه شده باشد. نابرابری اجتماعی جنبه‌ای از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است؛ به گونه‌ای که همه جوامع شناخته‌شده بشری، متأثر از این نابرابری‌ها، به‌نوعی سلسله‌مراتب داشته‌اند. بشر از گذشته‌های دور، از این نابرابری‌ها در رنج بوده است. تاریخ بشر نیز مملو از نتایج سوء نابرابری‌های اجتماعی به اشکال گوناگون، اعم از استثمار، سلطه‌طلبی، اعمال ظلم، تبعیض، و بی‌عدالتی بوده است. در تاریخ مباحث جامعه‌شناسی، قدیمی‌ترین مباحث در زمینه نابرابری‌های اجتماعی، به آرای افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد. ارسطو وجود نابرابری بین افراد را طبیعی می‌دانست.^۲ دلایل ارسطو مبنی بر نابرابری طبیعی انسان‌ها، تا قبل از قرن هجدهم میلادی در تمام اروپا حاکم بود. اما در این میان، برخی از اندیشمندان به مخالفت با عقیده طبیعی و ازلی بودن نابرابری برخاستند؛ مانند ژان ژاک روسو که در مقاله‌ای با عنوان «منشأ نابرابری در میان انسان‌ها چیست؟» به مقوله نابرابری پرداخت و آن را محکوم کرد. روسو با اعتقاد به برابری انسان‌ها، علت نابرابری را پیدایش مالکیت خصوصی می‌دانست (دارندورف، ۱۳۷۱: ۴۱). به طور کلی، «نابرابری اجتماعی وضعیتی است که در چهارچوب آن، انسان‌ها به طور مساوی به منابع بالارزش، خدمات، و

۱. تقریباً تمامی اصول و مبانی نظری شیوه تحقیقی جامعه‌شناسی محتواها مرهون توجه محمدجعفر پوینده به این رویکرد مطالعاتی و درج ترجمه‌ای از مقاله هانری زالامانسکی در کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات است. برای آگاهی بیشتر در زمینه رویکرد جامعه‌شناسی محتواها ر. ک: «بررسی محتواها؛ مرحله‌ای اساسی در جامعه‌شناسی ادبیات معاصر» مندرج در درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۳۰۹-۳۲۲.

۲. برای آگاهی از دلایل ارسطو مبنی بر طبیعی بودن نابرابری‌های اجتماعی ر. ک: ملوین تامین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.

موقعیت‌های جامعه دسترسی ندارند. چنین نابرابری‌ای هنگامی روی می‌دهد که افراد و گروه‌ها، یکدیگر را درجه‌بندی و سپس ارزیابی کنند. اما از همه مهم‌تر اینکه نابرابری اجتماعی، در رابطه با موقعیت‌های متفاوت در ساختار اجتماعی به‌وجود می‌آید» (لهسایی‌زاده، ۱۳۸۰: ۵). بنابر آنچه گفته شد می‌توان نابرابری‌های ساختارمندی را که از توزیع نامتناسب پاداش‌ها یا امتیازات معنی‌دار اجتماعی ناشی می‌شود، قشربندی اجتماعی نامید^۱ (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

همچنین یکی از مفاهیم اساسی در نظام قشربندی اجتماعی مفهوم «طبقه» است. این مفهوم بی‌تردید مفهومی دشوار برای تعریف کردن است؛ چه در کاربردهای جامعه‌شناختی و چه در فهم عام. واژه طبقه را اولین بار آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل به کار برد. تا قبل از آن، یعنی تا قرن نوزدهم میلادی، درباره قشربندی یا طبقه اجتماعی، از اصطلاح سلسله‌مراتب (Estate) استفاده می‌شد (وئوقی و نیک‌خلق، ۱۳۸۵: ۲۴۲). بعضی، طبقه را گروه بسیار وسیعی دانسته‌اند که دربرگیرنده پایگاه‌های متعدد مشابه است و برخی دیگر، طبقه را مجموعه‌ای از خصایص مشترک یک گروه دانسته‌اند (مندراس، ۱۳۵۶: ۲۷۳). اما با وجود تمام اختلاف نظرها بر سر مفهوم طبقه، تقریباً همه جامعه‌شناسان بر این باورند که اقتصاد، بنیان و اساس طبقه اجتماعی را تشکیل می‌دهد و همین عامل، تعیین‌کننده شانس‌های زندگی مانند طول عمر، سلامت، و شیوه زندگی است (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۴۱۴). بر این اساس، مفهوم طبقه در مورد گروهی از افراد به کار می‌رود که موقعیتی مشابه را در سلسله‌مراتب اجتماعی اشغال کرده‌اند و از این رو خواسته‌های سیاسی و اقتصادی مشترکی دارند. مشخصات طبقات اجتماعی ایران نیز متضمن این حقیقت است که افراد بیش از هر چیز، محصول و مولود وضعیت اقتصادی خانواده خود هستند (فتاحی‌پور، ۱۳۴۳: ۵۰۵). این مطلب مؤید این مسئله است که از میان ابعاد سه‌گانه بررسی طبقات اجتماعی، مالکیت سرمایه اهمیت بیشتری دارد و ناعادلانه بودن توزیع منابع مادی، علت‌العلل وجود اختلاف طبقاتی در جامعه ایران به‌ویژه از دوران پهلوی اول است.^۲

۱. تالکوت پارسونز، جامعه‌شناس انگلیسی، نیز در تعریف قشربندی اجتماعی می‌گوید: «قشربندی اجتماعی عبارت است از سلسله‌مراتب متفاوت افرادی که تشکیل‌دهنده یک سیستم اجتماعی هستند و نگاه به آن‌ها به صورت زیردست و فرادست در ارتباط با یکدیگر است» (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۴۷۹).
۲. برای آگاهی از ویژگی‌های ساختار طبقه‌بندی جامعه ایران ر. ک: سعید برزین، «ساختار سیاسی-طبقاتی و جمعیتی ایران»، در مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۸۱-۸۲، ۱۴-۲۱ و نیز ش ۸۳، ۲۲-۲۷.

بررسی هویت زیرطبقات و لومپن‌ها

در جوامع شهری، همواره گروه‌هایی زندگی می‌کنند که از نظر سطح معیشت، پایین‌تر از طبقه کارگر قرار می‌گیرند و گاه از حداقل‌های زندگی نیز بی‌بهره‌اند. این دسته از افراد که کارل مارکس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* آن‌ها را «لومپن پرولتاریا یا بی‌کاران ساختاری» می‌نامد (کیویستو، ۱۳۸۵: ۴۶) پایین‌ترین لایه یا قشر اجتماعی را در هر جامعه‌ای تشکیل می‌دهند. مارکس، لومپن‌های پرولتاریا را قشری می‌دانست که بر خلاف بورژوازی و پرولتاریا، در کار و فعالیت تولیدی هیچ نقشی ندارند و از راه‌های غیرقانونی و نامشروع (همچون گدایی، کلاه‌برداری، تن‌فروشی، اخاذی، و غیره) امرار معاش می‌کنند. بنابراین هم از این رو و هم از نظر وضعیت اسفناک معیشتی، می‌توان لومپن‌ها را صرف‌نظر از موقعیت جغرافیایی محل زندگی‌شان، محروم‌ترین انسان‌های روی زمین دانست. فقر و مسکنت شدید مهم‌ترین خصوصیت اعضای این قشر است. این طبقه یا لایه اجتماعی نیز همچون دیگر طبقات اجتماعی، در جامعه بسط و گسترش می‌یابند و به فعالیت‌های عموماً مخرب اقتصادی، اجتماعی، و حتی سیاسی خاص مبادرت می‌ورزند و به این اعتبار که در تمام این حوزه‌ها در سطحی فروتر از سایر طبقات قرار می‌گیرند، می‌توان اصطلاحاً آن‌ها را زیرطبقات نامید. «زیرطبقه» اصطلاحی است نو که برای توصیف سطح بالایی از بی‌کاری، بی‌سوادی، خشونت، نومیدی، و سرخوردگی در میان بخشی از اعضای جامعه به کار می‌رود که عموماً نارسایی‌هایی عدیده در رفتار اجتماعی دارند (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۳۵۰). زیرطبقات عمدتاً شامل اعضای پایین‌ترین لایه اجتماعی یا کارگران مهاجری‌اند که از روستا به شهر نقل مکان کرده‌اند اما با وجود گذر زمانی چند، استقرار اجتماعی نمی‌یابند و در فرهنگ شهری ادغام نمی‌شوند. اینان که به امید یافتن کار و زندگی بهتر به شهرها مهاجرت کرده‌اند، غالباً از مهارت و تخصص کافی بی‌بهره‌اند و بنابراین یا بی‌کار می‌مانند یا چنانچه مشغول کاری هم شوند، در بخش‌های حاشیه‌ای و گاه غیرقانونی است. آنچه در ظاهر، اعضای این طبقه را از اعضای پایین جامعه متمایز می‌کند، رفتارهای ضداجتماعی آن‌هاست. بنابراین بی‌سوادی و فقر جزء مشخصات اولیه اعضای طبقه پایین است. با این حال، نفوذ مذهب در بخشی از اعضای این طبقه، خلأیی بزرگ را در زندگی آن‌ها پر می‌کند. نفوذ مذهب در اعضای این طبقه گاه بسیار قوی است و در بسیاری از موارد، امید به زندگی در دنیای دیگر، آن‌ها را به فعالیت‌های سیاسی و مذهبی سوق می‌دهد. به این ترتیب، فقط بخش اندکی از اعضای این قشر، با معنا بخشیدن به زندگی خود از طریق ایمان به دنیای بهتر پس از مرگ، مشکلات زندگی را با فشار کمتری متحمل می‌شوند و

- به رفتارهای ضداجتماعی نیز کمتر گرایش می‌یابند (فتاحی‌پور، ۱۳۴۳: ۵۰۳-۵۰۴). با توجه به آنچه گفته شد، مهم‌ترین دسته‌های مرتبط به «زیرطبقات» به قرار ذیل است:
۱. لات‌های کوچه و خیابان و مجرمان حرفه‌ای که آشکارا ارزش‌های جامعه را زیر پا می‌گذارند.
 ۲. فعالان و دلالان مواد مخدر، فحشا، و قمار که غالباً به صورت زیرزمینی به فعالیت مخرب اقتصادی می‌پردازند اما ضرورتاً مانند لات‌ها دست به خشونت آشکار نمی‌زنند.
 ۳. انسان‌های آرام، خنثی، و بی‌مصرف که به کمک‌های مالی دولت و سازمان‌های حمایتی وابسته‌اند.
 ۴. صدمه‌دیدگانی که به دلایل گوناگون، الکلی، معتاد، ولگرد، و خانه‌به‌دوش شده‌اند.
 ۵. بی‌خانمان‌هایی که برچسب خورده و از حقوق اجتماعی محروم شده‌اند (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۳۵۱).

اصطلاح لومپن (لمپن) نیز معمولاً برای افراد واخورده و به‌فساد کشیده‌شده و بدون هویت به کار گرفته می‌شود. این افراد که شغل و درآمدی ثابت ندارند با شغل‌های کاذب روزگار می‌گذرانند و بیشتر وقت‌ها با توجه به اوضاع بد اقتصادی و فکری به کارهای ناشایست تن درمی‌دهند. در ایران، این قشر معمولاً با تیپ‌سازی و نوعی تقلیل‌گرایی، به هیئت لوطی‌ها و اوباش شناسانده می‌شوند؛ افرادی با هیکل‌های درشت و شکم برآمده و کت و شلوارهای گشاد، به همراه کلاه مخملی و کفش‌های پاشنه‌خوابیده و یقه‌باز. اما لومپن‌ها را در بُعدی وسیع‌تر از این نیز می‌توان بررسی کرد. در کانون زیرطبقات، علاوه بر لوطیان و اوباش، گروه‌هایی همچون باج‌گیران، فروشندگان، و توزیع‌کنندگان مواد مخدر، گدایان، ولگردها، روسپیان، دزدان، فال‌گیران، قماربازان، معرکه‌گیران، یاغیان، و لوطی‌عنتری‌ها (دوره‌گردانی که حیواناتی چون خرس و میمون را می‌رقصانند و همراه آن تنبک می‌زنند) قرار دارند که از راه‌های غیرقانونی یا غیرمعمول امرار معاش می‌کنند. مجموع این گروه‌ها را اصطلاحاً لومپن می‌گویند. لومپن‌ها، از حیث منبع درآمد و وجهه اجتماعی، از دیگر اقشار زیرطبقات همچون خدمت‌کاران ساده، پادوها، حمالان، دست‌فروش‌ها، واکسی‌ها، کارگران نیمه‌وقت، و دیگران متمایز می‌شوند. لومپن‌ها پایین‌ترین اقشار اجتماعی‌اند که «نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از کشورها دیده می‌شوند؛ با این تفاوت که آن‌ها در ایران در وهله اول، برآمده از روستاییان مهاجر به شهرها و در وهله دوم، کارگران بی‌کار کارخانجات شبه‌مدرنیستی هستند. به‌علاوه، پاره‌فرهنگی مخصوص به خود دارند که این پاره‌فرهنگ تحت تأثیر مرام عیاری و لوطی‌گری است که در کشور ما

سابقه‌ای بس طولانی دارد» (زاده‌محمدی، ۱۳۸۹: ۱-۲). با تکامل سرمایه‌داری رقابت آزاد و تبدیل آن به سرمایه‌داری انحصاری و پدیده جهانی شدن، معضل لومپنیسم در اروپا تا حدی رو به زوال رفت. به طور کلی پدیده لومپنیسم، با تکامل شهر و صنعت و تسلط فرهنگ شهرنشینی و مدرنیسم و حاکمیت قانون از میان می‌رود؛ اما در ایران این روند، حالتی واژگونه و معکوس به خود گرفته است. لومپن‌ها در جوامعی می‌توانند به عنوان یک قشر هویتشان را حفظ کنند که آن جوامع فاقد آزادی‌های مدنی، دولت دموکراتیک، و قانون‌سالاری باشند؛ بنابراین از مهم‌ترین مراکز رشد و فربه‌شدن لومپن‌ها، اکنون کشورهای جهان سوم هستند.

سابقه تاریخی لومپنیسم در دوران قاجاریه و پهلوی

در دوره حکومت قاجارها، گروه‌هایی وجود داشتند که از نظر سطح معیشتی بسیار پایین بودند و بر مبنای شواهد بازمانده از جهانگردان و کسانی که به ایران سفر کرده‌اند، خیابان‌ها و بازارهای شهرهای گوناگون ایران، به خصوص مراکز تجاری بزرگ، مملو از تهیدستان و بی‌کارانی بود که آماده بودند در ازای تکه‌نانی برای دیگران کار کنند. از زیرگروه‌های خاص جامعه شهری می‌توان دوره‌گردها، گدایان، دست‌فروش‌ها، و حمل‌ان را یافت (فوران، ۱۳۸۰: ۲۰۲). به تدریج و با گسترش شهرها و صنایع، در دوران پهلوی اول و دوم، بر تعداد اعضای این طبقه و ساکنان حاشیه شهرها افزوده شد. در پی تغییراتی که در دوران پهلوی اول و دوم در ساختار اقتصادی کشور به وجود آمد، بسیاری از روستاییان برای یافتن کار بهتر و استخدام در کارخانجات و زندگی بهتر به شهرها مهاجرت کردند، اما عملاً به دلیل عقب‌ماندگی نیروهای تولیدی، ضعف صنایع، و فقدان مهارت، به اجبار به صف لومپن‌ها پیوستند (اکبری، ۱۳۵۲: ۸-۱۱). از دیگر عوامل مهمی که باعث رشد و گسترش لومپن‌ها در جامعه ایران شد می‌توان به نبود تمرکز و نظارت در قدرت مرکزی اشاره کرد؛ این امر باعث می‌شد در هریک از شهرها، برخی از این افراد به عنوان مدعیان نظم و امنیت سر بلند کنند و کنترل شهرها را برای تأمین منافع و اهداف خود و گروه‌های قدرت طلب به دست بگیرند. کاکا رستم و داش آکل در داستان *داش آکل*، اثر

۱. مسئله مهاجرت روستاییان به شهرهای بزرگ به مثابه یک معضل اساسی و جنجال‌برانگیز، طی دو دهه چهل و پنجاه شمسی، در ادبیات داستانی معاصر ایران نیز نمودی چشمگیر دارد. از بهترین داستان‌هایی که به بررسی معضل مهاجرت روستاییان به شهرها و تبعات آن پرداخته داستان «مهمان ناخوانده در شهر بزرگ»، اثر بهرام صادقی، است. ر. ک: بهرام صادقی: *سنگر و قمقمه‌های خالی*، تهران: کتاب زمان.

صادق هدایت، نمونه بارز حضور این طبقه در آثار داستانی معاصرند. اگرچه به گفته محققان، رضاخان در دهه ۱۳۰۰ شمسی، کانون لوطی‌ها را در مناطق اطراف تهران در هم ریخت، لوطیان- که غالباً افرادی مسلح و خشن بودند و در کنار یک رشته فعالیت‌های غیرقانونی، روسپیان را نیز تحت حمایت خود داشتند- با وجود سرکوب شدید، همچنان به بقای خود ادامه دادند. این‌ها و سایر گروه‌های حاشیه شهری (شبگردها و...) در لابه‌لای دو وجه تولید سرمایه‌داری و تولید خرده‌بورژوازی، به زندگی متزلزل خویش ادامه می‌دادند (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۹). بنابر نظر برخی از پژوهشگران، با دیوان‌سالاری (بروکراسی) مدرنی که رضا شاه در کشور ایجاد کرد^۱ (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۳۶ و کرونین، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۸)، تا حدودی جلوی فعالیت لومپن‌ها گرفته شد، اما پس از اشغال ایران به دست متفقین و استعفای او، این گروه‌ها مجدداً رشد و بالندگی خود را در فضای سیاسی و اجتماعی آن روز ایران از سر گرفتند. بی‌نظمی غیرمنطقی در نظام اجتماعی ایران و قانون‌گریزی ایرانیان، به‌ویژه صاحب‌منصبان دولتی و فساد سیاسی-اقتصادی اکثر آنان و نیز رقابت و درگیری بین افراد و گروه‌های گوناگون سیاسی در شهرها بر سر کسب قدرت (به‌ویژه در اواخر دوره قاجارها و نیز دوران پهلوی)، که تابع هیچ‌گونه قاعده، اصول، و نظم نبود، زمینه را برای جذب و تقویت لومپن‌ها از سوی این گروه‌ها در مواقع اضطراری مثلاً درگیری‌ها و زدوخوردها، هجوم به مراکز عمده مانند دفاتر روزنامه‌ها، ارگان‌های دولتی، برهم‌زدن میتینگ‌های طرف رقیب، و غیره مهیا می‌کرد (زاده‌محمدی، ۱۳۸۹: ۲). این گروه از لومپن‌ها، بعضاً ماهیتی شبه‌نظامی می‌یابند که در این حالت از آن‌ها با عناوینی همچون چماق به‌دستان نیز یاد می‌شود. از معروف‌ترین لومپن‌هایی که درگیر مسائل سیاسی شده و در کمال شگفتی، نقشی برجسته نیز در عرصه سیاسی ایران عصر پهلوی یافته بود، شعبان جعفری ملقب به شعبان بی‌مخ است. شعبان بی‌مخ مثل اعلا و نمونه تیپیک لومپنیسم سیاسی در ایران است.^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. برای آگاهی در این باره ر. ک: سعید حیاتی، «بررسی بوروکراسی ایران در دوره رضا شاه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکز، فصل سوم.
۲. برای آگاهی از زندگی و خاطرات شعبان جعفری ملقب به شعبان بی‌مخ ر. ک: هما سرشار، *خاطرات شعبان جعفری*، تهران: ثالث؛ هما سرشار، *شعبان جعفری*، تهران: البرز؛ سعید رهبر، *نگاهی به نهضت ملی ایران: نقد خاطرات شعبان جعفری*، تهران: هیرمند.

بررسی هویت زیرطبقات و لومپن‌ها در آثار رسول پرویزی

لومپن‌ها از اقلشاری هستند که نمودی تقریباً بارز در داستان‌های نویسندگان معاصر کشورمان از جمله نویسندگان اقلیم جنوب دارند. هر جا از فقر و کمبود یا آسیب و نابسامانی‌های اجتماعی سخنی به میان می‌آید، حضور لومپن‌ها نیز حس می‌شود. واقعیت‌های تأثیرگذار و دردآور اقلیمی، در بسیاری از آثار نویسندگان جنوب کشور نمود یافته است. جوامع سنتی، نیمه‌سنتی، و مدرن همگی زاینده تحولات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است که در جوامع گوناگون رخ می‌دهد. در ادبیات، برای رسیدن به هریک از این جوامع، باید نشانه‌های آن در ویژگی‌های رفتاری و حتی خلقی افراد و گروه‌های اجتماعی به تبلور درآید و سرانجام، بازتاب آن در بستر داستان آشکار شود. این اتفاق در صورتی به‌وقوع خواهد پیوست که نویسنده از تسلط کافی بر هریک از این جوامع برخوردار بوده و قدرت و جسارت نقد معضلات و محدودیت‌های بازدارنده را نیز در خود پرورش داده باشد. اگر با چنین رویکردی به سراغ داستان‌های رسول پرویزی برویم، شاهد آن خواهیم بود که در داستان‌های این نویسنده، جامعه‌ی زمانه نویسنده (یعنی دهه‌های بیستم و سی‌ام سده فعلی) به‌خوبی روایت شده است و این نشانه‌ی وقوف پرویزی به اوضاع و احوال جامعه و طبقات اجتماعی است. او به نسبت آثار کم‌حجم خود که در آن‌ها بیشتر به توصیف زندگی در روستاها یا نواحی پست و پایین شهر می‌پردازد- تنوعی چشمگیر از لومپن‌ها را ارائه داده است. یاغیان (در داستان «رفیق مهدی سرخی»)، لات‌ها و اوباش (در داستان‌های «مرگ رسول شله» و «شلوارهای وصله‌دار»)، روسپیان (در داستان‌های «مرگ رسول شله» و «لولی سرمست»)، لوطی‌عنتری‌ها (در داستان «ختنه‌سوران میرزا»)، و درویشان (در داستان «درویش مرحب») از آن گروه‌اند. بر این اساس در این مقاله به طبقه‌بندی و بررسی این قبیل شخصیت‌ها (یاغیان، لوطیان و اوباش، روسپیان، لوطی‌عنتری‌ها، درویشان) در آثار رسول پرویزی پرداخته می‌شود.

یاغیان

به اعتقاد برخی از مورخان، در ایران تا پیش از انقلاب مشروطه و اندکی پس از آن، نیروی نظامی منسجم و واحدی شکل نگرفته بود (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۲۴). نیروی نظامی قبایل از این جهت در دوران قاجار حائز اهمیت می‌نمود که بر اثر ناتوانی حکومت مرکزی در سازمان دادن و جمع‌آوری قشون نظامی دائمی و قاچاق اسلحه‌های انگلیسی، به‌ویژه پس از دهه ۱۲۵۰ شمسی، بر قدرت نسبی قبایل و یاغیان (خصوصاً در مناطق جنوبی کشور) افزوده بود؛ به

گونه‌ای که برخی از قبایل و دسته‌های یاغی به سبب دراختیارداشتن سلاح‌های پیشرفته، به مراتب نیرومندتر و مجهزتر از نیروهای اندک حکومتی بودند. در چنین وضعیتی، قاجارها که عمدتاً به علل مالی، در ایجاد نیروی نظامی دائمی و کارآمد ناتوان بودند، ناگزیر، برای تداوم حکومت و سلطه خود بر جامعه و مبارزه با بحران‌ها و مخالفان سیاسی در نواحی دور از مرکز، سیاست خاصی را در پیش گرفتند. آن‌ها با توسل به سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن (divide and rule)، سالیان سال، جامعه چندپاره ایران را در حال تعادل نگه داشتند.^۱ طبیعتاً درپیش گرفتن این سیاست، زمینه را برای مسلح شدن بسیاری از اشرار و راهزنان و به تبع نامنی مناطق گوناگون کشور، فراهم کرد. داستان «رفیق مهدی سرخی» از مجموعه لولی سرمست، بارزترین داستان پرویزی در زمینه بازتاب تأثیر مخرب لومپن‌ها در بخشی از تاریخ معاصر ایران است. این داستان ماجرای قتل و کشتار یاغی قسی‌القلبی است به نام مهدی سرخی و دستگیری او و همدستانش به وسیله قوای حکومتی که موجی از شادی را در میان مردم شهر برمی‌انگیزد. در این داستان، به دو چهره متفاوت از راهزنان برمی‌خوریم؛ چهره کریه و سرکش یاغیان در قالب شخصیت مهدی سرخی و چهره زبون و ضعیف آن‌ها در قالب شخصیت قلی‌بک. مهدی سرخی سردسته جمعی از اشرار و دزدان سرگردنه بود که حتی عفريت هم به گردش نمی‌رسید و هر جا نشان می‌گرفت، نشانه به خاک یا خون می‌نشست... (پرویزی، ۱۳۵۷: ۱۳۱-۱۳۲). هیبت مهدی سرخی ریشه در اعماق وجودش داشت و گویی زایل‌شدنی نبود. او حتی پای چوبه دار هم دست از گردنکشی برنمی‌داشت و همه مردمی را که به تماشای آمده بودند، ترسو خطاب می‌کرد (همان: ۱۳۳).

برخلاف مهدی سرخی که این چنین بی‌محابا به استقبال مرگ می‌رود، قلی‌بک، یار غار مهدی سرخی، که قرار بود روز بعد از او اعدام شود، به محض دیدن طناب دار، از شدت ترس، توان حرکت را از دست می‌دهد و بر جا می‌خکوب می‌شود. طنز داستان در این بخش اوج می‌گیرد. قدرت این دسته از لومپن‌ها، نه از نوع قدرت بروکراتیک که همانند لوطیان و اوباش محلی و نیز معاندان خیابانی، متکی بر خشن‌ترین نوع اعمال قدرت، یعنی ضرب و جرح و قتل و کشتار، است. چنین قدرتی طبیعتاً احساس احترامی را از سوی اعضای جامعه برنمی‌انگیزد؛

۱. رضا شاه، ارتش نوین را رکن اصلی نظم نوین خود قرار داد. با بیش از پنج برابر افزایش بودجه سالانه دفاعی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ و امکان سربازگیری از مردم کشور به واسطه قانون نظام وظیفه... نیروهای مسلح از پنج لشکر با ۴۰ هزار نفر به هجده لشکر با ۱۲۷ هزار نفر رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

شادی و شغف اهالی شهر پس از بازداشت مهدی سرخی و ایادی‌اش، این مسئله را به‌روشنی اثبات می‌کند. شخصیت قلبی‌یک نیز در این داستان که در تقابل و تضاد با شخصیت نترس مهدی سرخی جلب توجه می‌کند، دست کم در نشان‌دادن اتکای صرف این دسته از لومپن‌ها به قدرت تفنگ و سرنیزه سودمند است؛ قدرتی غیرواقعی و غیرپایدار که در مواجهه با قدرت فرادست خود به‌سرعت رنگ می‌بازد. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، یاغیان با وجود برخورداری از نوعی خاص و البته محدود از قدرت، در سلسله‌مراتب اجتماعی، بی‌بهره از وجاهت و مشروعیت اجتماعی‌اند و فقدان همین مسئله نیز آن‌ها را در رتبه‌ای دون و نازل در سلسله‌مراتب طبقاتی جامعه قرار می‌دهد.

لوطیان و اوباش

پرویزی در داستان «مرگ رسول‌شله»، از مجموعه *شلوارهای وصله‌دار*، هم به زندگی لومپن‌ها می‌پردازد و هم داستان زندگی سخت و تباه مرد جوانی را به نام رسول‌شله بازگو می‌کند. رسول و امثال او، لات‌ها و اوباشی یک‌لاقبای هستند که قربانی ساختار نابسامان اجتماع و فقر شدید خانوادگی تصویر شده‌اند. رسول و بسیاری از هم‌سلکان او، که پرویزی آن‌ها را با تیپ‌سازی «رسول‌شله‌ها» می‌نامد، برچسب خورده‌اند، از سوی جامعه طرد و از حقوق اجتماعی نیز محروم شده‌اند، و روی آسایش ندیده‌اند. به اعتقاد پرویزی، فقر و فاقه و محرومیتی که این افراد از بدو تولد با آن دست به‌گریبان بوده‌اند در انحراف آن‌ها تأثیری انکارناپذیر دارد. شخصیت رسول‌شله بارزترین ویژگی‌هایی را که برای لومپن‌ها برشمردیم دارد: ارتکاب رفتارهای ضداجتماعی، اسکان در مناطق فقیرنشین و حاشیه‌ای، بی‌سواد، بی‌کاری، و محرومیت از مزایا و امکانات اجتماعی. ضمن اینکه مانند دیگر لومپن‌ها، از معیارهای سه‌گانه مالکیت ثروت، قدرت، و وجهه نیز بی‌بهره است. رسول‌شله و امثال او به واسطه بی‌بهره‌بودن از معیار قدرت اثرگذاری در جامعه و عقده‌های روانی ناشی از این سرخوردگی و دیگر محرومیت‌ها، به خشونت علیه دیگران و برخی رفتارهای ضداجتماعی دیگر روی می‌آورند تا وجود سرخورده خود را تسلی بخشند و با ایجاد ترس و واهمه در میان دیگران، خود را عنصری مهم و اثرگذار در جامعه قلمداد کنند. پرویزی نیز به نحوی ظریف این مسئله را بازگو می‌کند. نویسنده ابتدا به پایگاه خانوادگی و موقعیت اقتصادی رسول‌شله اشاره می‌کند و تصویری زنده اما مأیوس‌کننده از نابسامانی زندگی لومپن‌ها ارائه می‌کند: «رسول‌شله‌ها و صدها مانند او لات به‌دنیا می‌آیند. در ظلمت و حیرت روزگار می‌گذرانند و در سرنوشت شوم و تیره و مهیبی جان می‌سپارند. از ابتدا تا انتهای حیات آنان

یک نقطه روشن نمی‌توان یافت. رسول‌شله‌ها وقتی پا به دنیا می‌گذارند، در گهواره فقر، حیات را شروع می‌کنند، با گرسنگی بزرگ می‌شوند. اگر هفت جان مثل سگ داشتند زنده می‌مانند» (همان: ۱۴۶-۱۴۷). پرویزی ریشه نابسامانی زندگی این گونه افراد را ناکامی‌های متعددی می‌داند که در زندگی با آن مواجه می‌شوند. ناکامی‌هایی که عموماً ریشه در فقر و ضعف مالی خانوادگی دارد. این سخن مؤید این نکته است که این افراد بیش از هر چیز، محصول و مولود وضعیت اقتصادی خانواده خود هستند. لومپن‌ها مولود خانواده‌های بی‌چیز، یا ثمره مناسبات زناشویی یک زوج لومپن، یا نتیجه خانواده‌هایی‌اند که زندگی‌شان به صورتی همه‌جانبه، تحت نفوذ لومپنیسم قرار گرفته یا به سمت آن گرایش داشته و سرانجام سقوط خواهند کرد. فرزندان چنین خانواده‌هایی غالباً بر اثر معاشرت با لومپن‌ها و آشنایی تدریجی با فرهنگ لومپنی در مناطق پست و پایین شهر، به اجبار به مشاغل لومپنی و صفوف این قشر می‌پیوندند. وضعیت کلی اغلب خانواده‌های طبقه پایین و زیرطبقات به گونه‌ای است که فرزندان‌شان در سال‌های پایین زندگی به مشاغل و زندگی لومپنی کشیده می‌شوند (اکبری، ۱۳۵۲: ۴۴-۴۵).

داستان «مرگ رسول‌شله» بیان سرگذشت نه چندان پرفراز و نشیب ولگردها و الوات‌هایی است که به دلیل نداشتن احساس تعلق به پایگاهی امن همچون خانواده، به دنبال زن و مشروب، محله‌های پست شهر را زیر پا می‌گذارند و برای تشقی خاطر رنجور و محروم و نیازمند خود، فقط یک راه دارند؛ شهر نو. عشق از مسائلی است که به حیات انسان‌ها معنایی تازه می‌بخشد. پرویزی که در برخورد با زندگی لومپن‌ها اسیر کلیشه‌ها نشده است، با نگاهی تازه و بی‌طرفانه و با نقب‌زدن در اعماق روان رسول، او را در جایگاه یک انسان و نه یک لات، با مفاهیمی نظیر عشق و احساسات انسانی، نامأنوس و بیگانه نمی‌داند؛ برعکس، او را نیز از این جهت با دیگران یکسان و مشابه می‌داند (پرویزی، ۱۳۵۷: ۱۴۷). اما این در حالی است که بسیاری از لومپن‌ها به علت شرایط زندگی و وضعیت نابسامان کار و همچنین خصوصیات اجتماعی‌شان، برای همیشه از زناشویی و تشکیل خانواده محروم می‌مانند (اکبری، ۱۳۵۲: ۴۹-۵۰).

داستان «شلوارهای وصله‌دار» دیگر داستانی است که در آن شاهد حضور دسته‌ای از لات‌ها و اوباش هستیم که می‌توان آن‌ها را نمونه تیپیک لومپن‌ها در ادبیات و سینمای ایران به‌شمار آورد. این داستان شرح برخی وقایع جامعه ایران در پی تجدد آمرانه رضاخان و واکنش‌های مردم به آن است. داستان «شلوارهای وصله‌دار» مشخصاً به قانون اتحاد شکل و اجبار در استفاده از کلاه فرنگی اشاره می‌کند. این قانون که در جهت اهداف تجددگرایانه رضاخان قرار

داشت، موجی از اعتراضات را به‌ویژه در اقشار سنتی جامعه برانگیخت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۳۹). این داستان علاوه بر بازتاب حضور و نقش لومپن‌ها در عرصه اجتماعی-سیاسی جامعه نشان می‌دهد که سنت‌گرایان نیز در تاریخ معاصر ایران بعضاً در برخی موارد، همسو با برخی از گروه‌های سیاسی، با استفاده از نیروی اوباش می‌کوشیدند مانع اجرای برخی از قوانین شوند و در مقیاسی وسیع‌تر، به اهداف و مقاصد سیاسی-اجتماعی خود برسند. این دسته از لومپن‌ها، توانایی همسویی و همگرایی با بنیان‌های قدرت را دارند و برخی از آن‌ها در مواقع بحرانی و حساس در جهت تأمین منافع قدرتمندان به ایجاد جار و جنجال و حتی سرکوب و اغتشاش نیز می‌پردازند. پرویزی در داستان «شلوارهای وصله‌دار» به تأثیرگذاری این دسته از لومپن‌ها در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی (البته نه به عنوان مغز متفکر، بلکه به عنوان آلت دست و ابزاری در دست قدرتمندان) نظر دارد. هرچند به‌نظر می‌رسد این دسته از لومپن‌ها از معیارهای سه‌گانه مالکیت ثروت، وجهه، و قدرت همانند یاغیان فقط از قدرت بهره‌مند باشند (نه قدرت بروکراتیک، بلکه قدرت متکی بر ارباب دیگران)، واقعیت این است که برخوردار نبودن از وجهت اجتماعی در میان مردم، قدرت محدود آن‌ها را نیز همچون یاغیان و لات‌ها تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. کسب درآمدهای آن‌چنانی این گروه از لومپن‌ها از طریق هوجی‌گری و به‌راه‌انداختن جار و جنجال‌های سیاسی هدفمند و قرارگرفتن آن‌ها از حیث سرمایه و درآمد در ردیف افراد متمول یا دست کم اعضای طبقه متوسط، این نکته را به اثبات می‌رساند که این دسته از لومپن‌ها در قبال جانبداری از منافع گروه سیاسی و اجتماعی، از حمایت‌های مالی چشمگیر این گروه‌ها برخوردار می‌شوند. با این حال، ثروتی که از این راه عاید لومپن‌ها می‌شود اسباب کسب مشروعیت و وجهت آن‌ها را در جامعه مهیا نمی‌کند؛ همان‌گونه که قدرت مبتنی بر زور بازوی‌شان، مشروعیتی به این اشخاص نمی‌بخشد.

شخصیت «علی‌دراز» در داستان «شلوارهای وصله‌دار» نمونه خصلت‌نما و تمام‌عیار چنین لومپن‌هایی است که در این داستان، نه گروه‌های سیاسی متخاصم، بلکه گروه‌های سنت‌گرا می‌کوشند با تحریک و استفاده از هوجی‌گری و خشونت آن‌ها، به اهداف خود برسند و مانع اجرای برخی قوانین و طرح‌های دولتی شوند: «یک علی‌دراز بود که به قول امروزی‌ها آشوب‌طلب و اخلال‌گر بود. هر وقت می‌خواستند شهر را به هم بریزند و جنجال راه اندازند و حاکم را معزول کنند... علی‌دراز را صدا می‌کردند... طرز کار علی‌دراز بدین ترتیب بود: چوب درازتر از قد خود به‌دست می‌گرفت، سر کوچه می‌ایستاد، شعری یا تصنیفی می‌خواند... همین که ارادل و اوباش گردش جمع می‌آمدند، راه می‌افتاد. وقتی کلاه پهلوی و کت و شلوار به شیراز

آمد و اجباراً قرار شد همه بیوشند، مخالفان به هر دری زدند؛ از جمله دستۀ علی‌دراز را راه انداختند. علی‌دراز کف‌زنان جلوی دسته‌اش حرکت می‌کرد و تصنیفی می‌خواند... دسمال آبی نمی‌خوایم، حاکم بابی نمی‌خوایم، کلاه فرنگی نمی‌خوایم. و به مجرد اینکه به کسی می‌رسید که کلاه پهلوی داشت، کلاه از سرش می‌ربود و چاک می‌داد» (پرویزی، ۱۳۵۷: ۹۲-۹۳).

روسپیان

پرویزی ضمن بازگوکردن نیازها و خواسته‌های رسول‌شله، به زندگی زنان فقیری نیز می‌پردازد که به سبب نیازهای مالی، مجبور به خودفروشی می‌شوند؛ زانی از جنس رسول‌شله که قربانی نابرابری‌های جامعه شده‌اند و از کمبود بسیاری از امکانات در رنج‌اند: «وقتی رسول‌شله‌ها به ضرب کار، کینه خویشت را رام کردند و پولی یافتند، می‌روند که در پناه محبتی، در پناه مهری دمی دل خود را، دل پرکینه خود را قرار می‌بخشند. خانه ندارند که بدانجا پناه برند، زن ندارند که به وی روی آورند، یک راه دارند؛ راه به شهری که نامش شهر نو است. آنجا می‌روند، پرسه می‌زنند، دنبال یآوری می‌گردند و بالاخره... از میان بدبختان نوع خود یکی را می‌یابند، یکی که مثل رسول‌شله‌ها بزرگ شده است. فقط باید زنی باشد. نام او، خانواده او، پدر او، مادر او هر که هست باشد. عصمت سوپینه و رقیه خالدار یا افسر قری فرقی نمی‌کند. باید زنی باشد و نوازشی کند» (همان: ۵۷-۵۸). فقر اقتصادی و ناتوانی در تأمین بسیاری از نیازهای اولیه زندگی، بسیاری از زنان و حتی مردان را به برقراری ارتباط جنسی نامشروع در قبال تأمین سرپناه، امنیت، یک شب رفع خماری، لقمه‌ای نان در شبانه‌روز، و یا کسب درآمد مادی سوق می‌دهد (خرآطها، ۱۳۸۳: ۳۲۸). پرویزی همسو با این نظر، روسپیان را قربانی جامعه‌ای نابرابر تصویر می‌کند. داستان لولی سرمست به زندگی روسپیان و دغدغه‌های جنسی راوی در سنین نوجوانی اختصاص دارد. راوی داستان با درآمد اندکی که کسب کرده است، دل در گروی معشوقه‌ای دارد که نامش را لولی سرمست گذاشته است. معشوقه‌ای که پس از به زندان افتادن شوهرش، فاسقان زیادی او را دوره کرده‌اند. راوی داستان در کشاکش عقل و نفس، جانب نفس را می‌گیرد و عزم رفتن به خانۀ لولی سرمست می‌کند، اما به محض دیدن یار، از تصمیم خود پشیمان می‌شود و به خانه برمی‌گردد. راوی، اولین بار لولی سرمست را در بازار وکیل شیراز می‌بیند و دلدادۀ او می‌شود: «ناگهان مثل آنکه مار مرا بگزد بر جایم خشکم زد. زنی بلندبالا و سرقد در چادری کرب‌دوشین با چشمانی قشنگ و پر زور و گیرا مقابلم بود... من با دیدن آن چشمان زیبا چنان شدم که قوه حرکت نداشتم... همین طور که مات قد و بالا و چشم و قواره

این زن بودم، ناگهان دو شاگرد سراج به سخن آمدند، ندانستند من گوش می‌دهم. اولی گفت: 'محمود آقا، الله‌اکبر، دیدی چه تن و بدنی و چشم و ابرویی؟' دومی گفت: 'اکبر آقا، زن یعنی این...'. 'محمود آقا، از وقتی شوهرش را گرفتند، دردری شد. حالا ۲۵ تومان باید داد و دیدش و کار را تمام کرد' (پرویزی، ۱۳۵۷: ۲۶-۲۷). پس از شنیدن این مکالمه، راوی داستان با ۲۵ تومان پولی که از راه کار در کتابخانه مدرسه به دست آورده است، در پی وصال با معشوق برمی‌آید، اما سرانجام پس از درگیری‌های درونی بسیار، در دامان لولی سرمست و در آغوش مادرانه او از تصمیم خود منصرف می‌شود. پرویزی در این داستان، با ارائه تصویری انسانی از روسپیان، خود را از دام کلیشه‌های رایج درباره این قشر می‌رهاند. او با تکیه بر احساسات انسانی نهفته در وجود برخی از لومپن‌ها، آن‌ها را صرفاً قربانی جامعه‌ای نابرابر می‌داند؛ جامعه‌ای که فرصت‌ها و ابزار لازم را برای رشد و تعالی فکری و روحی، به صورت مساوی در اختیار همه اعضای جامعه قرار نمی‌دهد و نتیجه آن، نابسامانی و وضعیت بفرنج عده‌ای درخور توجه از اعضای جامعه است.

لوطی‌عنتری‌ها

تماشای لوطی‌عنتری از سرگرمی‌های مردم ایران قدیم بوده است. لوطی‌عنتری‌ها به کمک یک کمانچه، عنتر یا میمون تربیت‌شده‌ای را در حضور مردم به رقص و بازی وامی‌داشتند. گاهی به جای عنتر، خرس‌های کوچک دست‌آموز، وظیفه اجرای نقش عنتر را به‌عهده داشتند و حرکاتی جالب را در معرض دید تماشاگران قرار می‌دادند. لوطی‌عنتری‌ها به‌طور سیار نمایش می‌دادند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها با نواختن ضرب، اهل محل را خبر می‌کردند و در تمام مراسم شادی و جشن‌ها حضوری ثابت داشتند. داستان عنتری که *لوطی‌اش* مرده بود، اثر صادق چوبک، نیز به گوشه‌ای از زندگی این قشر می‌پردازد. این دسته از لومپن‌ها نیز از معیارهای سه‌گانه مالکیت ثروت، قدرت، و وجهه بی‌بهره‌اند. این دسته از لومپن‌ها افرادی بی‌کاره و اهل عیش و نوش بوده‌اند و تنها فایده آن‌ها در جامعه ایجاد شادی و نشاط و سرگرم کردن مردم در مجالس و اعیاد و اماکن عمومی بوده است. با این حال، این گروه از لومپن‌ها نیز به صورت غیرمستقیم و بدون اعمال زور و تهدید، تحت عناوینی چون شیرینی و حق‌الزحمه و غیره از مردم باج می‌گرفتند.

در داستان «ختنه‌سوران میرزا»، از مجموعه *لولی سرمست*، شاهد این دسته از لومپن‌ها هستیم. میرزا حبیب‌الله صاحب‌خانه، برای پسر خردسالش جشن ختنه‌سوران برپا می‌کند.

لوطی‌عنتری‌ها که پای ثابت مراسم و شادی‌ها هستند، برای گرفتن پول، وارد خانه میرزا حبیب‌الله می‌شوند. حضور آن‌ها زمینه‌ساز اتفاقاتی مضحک و طنزآمیز در مراسم است. پرویزی با بیانی ساده و گویا به گوشه‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد این گروه از لومپن‌ها و روابط آن‌ها با دیگر اعضای جامعه اشاره می‌کند: «همین که عمل پایان یافت، طبق رسم محل، لوطی‌عنتری‌ها به در خانه آمدند. عنتری‌ها را دسته لوطیان می‌گفتند. لوطی‌ها با عنتری‌هایشان ده دوازده دسته بودند که محلی خاص داشتند و تا بوی عیش و نوش به مشامشان می‌رسید، یکدیگر را خبر می‌کردند. هیچ دامادی از چنگ لوطیان خلاص نبود. تا هفت روز می‌آمدند و می‌کوبیدند و می‌رقصیدند. هر خانه‌ای که ختنه‌سوران در آن برپا بود، باید باج لوطیان و عنترشان را بپردازد... پنج قرانی نقره صاحبقرانی و یک کله‌قند، حداقل تقدیمی صاحب‌خانه بود. اگر لوطی و عنترش تنها بودند، حداقل سهمیه را می‌گرفت و اگر لوطی‌باشی که دسته‌ای بزرگ و پهلوان کچلک (خیمه‌شب‌بازی) همراه داشت، کار به پنج تومان و پنج کله‌قند می‌کشید» (همان: ۵۶-۵۷). لوطی‌ها تصنیفاتی را در میان بازی و شکلک‌درآوردن خود می‌خواندند و از این طریق، مجلس را شاد و مفرح نگه می‌داشتند. اما این تصنیفات در این داستان، باعث برهم خوردن مراسم و سور و سات جشن می‌شود: «یکی از لوطیان، ضربی زیر بغل داشت و زنجیر عنتر بزرگش را پر شالش زده بود... لوطی می‌خواند:

آقا میرزا حبیب‌الله

کور و عاجزم بالله

ناگهان طوفانی درگرفت. در آن هنگام که عنتر پا برمی‌داشت و خم و راست می‌شد... و ادا درمی‌آورد، یکی از نوکران خانه با خشم تمام از پشت سر عصای محکمی به لوطی زد. لوطی که به کلی انتظار نداشت، دستپاچه شد و تا آمد بگوید چرا می‌زنی، یک کشیده آبدار خورد. لوطی خواست از جلوی نوکر فرار کند، زنجیر عنتر باز شد و از پر شال لوطی بیرون آمد... در این میان عنتر وحشت‌زده پرید وسط جمعیت. بچه‌ها از دیدن عنتر سخت ترسیدند؛ جیغ و داد بلند شد. هر کس در راهی می‌گریخت. میرزا که هنوز جراحتش التیام نیافته بود، با لنگ قرمزی که به جای تنبان پایش کرده بودند فرار کرد. مجلس گسیخت و به هم خورد... بعدها معلوم شد که نام صاحب‌خانه میرزا حبیب‌الله بوده و عنتری بخت برگشته نمی‌دانسته و تصنیفی را که همه‌جا باعث شادی می‌شد بر صاحب‌خانه گران آمده؛ به حدی که یکی از نوکرانش را برای تنبیه عنتری به میدان فرستاده بود» (همان: ۵۷-۵۸).

درویشان

یکی دیگر از گروه‌های اجتماعی که می‌توان آن‌ها را در ردیف لومپن‌ها قرار داد، درویشانی هستند که با سوءاستفاده از افراد ساده‌لوح، کسب درآمد می‌کنند. این دسته از لومپن‌ها همان گونه که اشاره شد، جذب مشاغل کاذب‌اند که تأثیری منفی بر اقتصاد و محیط فرهنگی کشور دارند. پرویزی در داستان «درویش مرحب» به توصیف رفتار و خلیقات این قشر پرداخته است. معمول بود که درویشان و شعبده‌بازها در سر چهارراه‌ها و معابر عمومی معرکه می‌گرفتند و چند چشمه بازی می‌کردند؛ یعنی هنرها و شعبده‌بازی‌های خود را ضمن اظهار مطالبی مفصل و مشروح به تماشاچیان نشان می‌دادند و به فراخور اهمیت هنری که عرضه می‌کردند، از تماشاچیان، مبلغی پول به عنوان «چراغ الله» دریافت می‌کردند. کار درویشان معرکه‌گیر عموماً شعبده‌بازی، مسئله‌گویی، مارگیری، مناقب‌خوانی، عملیات پهلوانی، قصه‌گویی، و اعمالی از این قبیل بوده است. شکل و ترتیب معرکه‌گیری در گذشته‌های دور به این ترتیب بود که ابتدا درویش یا شعبده‌باز در وسط چهارراه و معبر عمومی سفره‌ای پهن می‌کرد و با کمک دستیارش مشغول شعرخوانی و سوال و جواب می‌شد که در اصطلاح معرکه‌گیران به آن شیداللّهی می‌گفته‌اند. اطراف این سفره تا مسافت و عمق یک تا دو متر کاملاً باز بود و جزء حریم درویش معرکه‌گیر محسوب می‌شد که هنگام انجام برنامه در آن تردد و رفت و آمد می‌کرده است. خارج از این محوطه، تماشاچیان مجاز بودند دایره‌وار بایستند و هنرنمایی‌های معرکه‌گیر را تماشا کنند. داستان «درویش مرحب» شرح معرکه‌گیری درویشی است که همراه چند بچه‌درویش، با طرح ادعاهای عجیب و توده‌پسند، مردم را به خود جذب و آن‌ها را سرکیسه می‌کند. صادق چوبک، همشهری رسول پرویزی، نیز در داستان *چراغ آخر* به ریاکاری و حيله‌گری درویشان و سوءاستفاده آن‌ها از علقه‌ها و اعتقادات مذهبی مردم پرداخته است. اشارات پرویزی به شیوه کار و نحوه معرکه‌گیری درویش، مطابق آنچه از شیوه کار این گروه ذکر شد، جزئی‌نگرانه و نسبتاً دقیق است: «یکی از روزها در کنار مزرعه شبدر، همان طور که خوابیده بودم، سر و صدایی شنیدم. دیدم درویش بلندقد و تر و تمیزی که شال سبزی دور فیئه درویشانه پیچیده است با سه بچه‌درویش که شب کلاه مولوی به سر دارند ایستاده‌اند و بلندبلند صحبت می‌کنند. درویش با چهره بور و ریش دوشقه بلند و سیبیل نرم و آویخته، زمین را ورنانداز می‌کرد... غرض درویش پیدا کردن جای مناسبی برای معرکه‌گیری بود. چون ایام عید بود و شیرازیان برای همگامی با دختر شاه پریان به حوض ماهی می‌رفتند و خود را به آب نهر می‌زدند، درویش درست سر راه ابران می‌خواست تخته‌پوست بیندازد و بساط معرکه را جور کند... مرشد، دکه را پیدا کرده بود

و طبعاً معرکه دنبال دکه درویش است... فردا که به عادت مألوف آدم، وضع طور دیگری بود. درویش گوشه دنج مرا بر هم زده بود. مردم بسیاری بیضی وار حلقه زده بودند. درویش در یکی از کانون‌های بیضی ایستاده بود و بچه‌درویشان با چشم‌های براق در کانون دیگر بیضی ایستاده چشم به دهن درویش دوخته بودند» (همان: ۶۷-۶۸). درویش پس از شیداللهی و طول و تفسیر بسیار برای جلب مخاطب، ادعا می‌کند که می‌تواند سر بچه‌درویش را ببرد بی‌آنکه قطره‌ای خون از آن بچکد و دوباره آن را به حالت اول برگرداند و به بچه‌درویش هم کوچک‌ترین آسیبی نرسد. مردم ساده‌لوح، از جمله راوی، این ادعا را باور می‌کنند. اما درویش هر بار با دورگرداندن چراغ الله و پس از دریافت مبلغی پول از حاضران، به بهانه‌ای از انجام این کار طفره می‌رود تا اینکه پس از سه روز، با دخالت گرگعلی‌خان، آژان نظمیمه و در حالی که تماشاگران مشتاق را سر کیسه کرده است، با بچه‌درویش‌ها پا به فرار می‌گذارد: «درست در لحظه حساس، آن‌گاه که چشمان خیره بود و نفس‌ها در سینه‌ها حبس بود و قلب‌ها از اضطراب و هیجان می‌گرفت، وقتی خنجر روی شریان‌های گردن بچه‌درویش بود، گرگعلی‌خان، آژان پست، رسید و گفت: 'نادرویش بی‌آبرو، نگفتم معرکه نگیر.' و درویش مرحب در یک چشم به هم زدن فرار کرد... ما همچنان در اول عشق درویش مرحب ماندیم. معلوم شد که درویش مرحب در بریدن استاد است اما نه سر درویش، بلکه جیب مردمان ساده‌لوح و زودباور» (همان: ۷۴-۷۵).

ظهور و فعالیت این دسته از لومپین‌ها که علاوه بر درویشان، طیفی وسیع (همچون فال‌گیران، پیشگوها، جادوگران، جن‌گیران، معرکه‌گیران، دعانویسان، و دیگران) را شامل می‌شود، عمدتاً برخاسته از برخی باورهای خرافی اعضای جامعه است. اشتیاق و گرایش ذاتی بسیاری از مردم به مسائل ماورایی و روحانی و پیشگویی آینده، زمینه ظهور و به طبع سوءاستفاده‌های وسیع این دسته از لومپین‌ها را در جوامع گوناگون مهیا می‌کند. نکته‌ای که پدر راوی داستان نیز بر آن انگشت می‌گذارد: «پدرم گفت: 'راست گفته‌اند که تا احمق در جهان است، مفلس در نمی‌ماند. پسر ابله... اگر تو دیدی که [درویش مرحب] دیگر دست به خنجر گیرد و سر را ببرد، من یک روز پول روزانه‌ات را دو برابر می‌کنم، مشروط بر اینکه کلاه‌بردارانی مثل درویش مرحب جیب‌ت را نزنند» (همان: ۷۴).

نتیجه‌گیری

پرویزی با تجسم فضای خاص پست‌ترین مکان‌ها و نقاط شهر و نیز ارائه تصاویری متنوع از اقشار فرودست جامعه، به‌ویژه لومپین‌ها، به آثار کم‌حجم خود وزن و اعتباری والا داده است. با

مرور تصاویر مربوط به خصایص خاص لوطی‌عنتری‌ها، نگرش تازه و بی‌طرفانه و به دور از کلیشه‌سازی‌های معمول نسبت به لات‌ها و روسپیان، بیان ترس مردم شهرها و روستاها از یاغیان، و نیز بیان تأثیر کنش‌ها و اعمال (عموماً بی‌بهره از تفکر و مبتنی بر زور بازو و هراس‌افکنی) لات‌ها و معاندان خیابانی بر روند حوادث و وقایع سیاسی-اجتماعی می‌توان به ارزش جامعه‌شناختی آثار پرویزی- دست کم در بررسی نظام قشریندی اجتماعی- پی برد. هرچند روایت خطی و واقع‌گرایانه پرویزی در بیان بسیاری از جزئیات زندگی تیپیک لومپن‌ها مؤثر افتاده است، استفاده‌نکردن از برخی شگردهای روایت، نظیر تک‌گویی درونی و نیز به‌کارنبردن عنصر دیالوگ در داستان، سبب شده است که مخاطب از شناخت ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فرد زبانی لومپن‌ها و اصطلاحات برآمده از فرهنگ زبانی آن‌ها بی‌اطلاع بماند.^۱ پرویزی با تأکید بر این مسئله که اساس و بنیان طبقه اجتماعی را اقتصاد تشکیل می‌دهد، با پررنگ کردن نقش این عامل در زندگی زیرطبقات و لومپن‌ها، به ترسیم برخی زوایای کمتر بازگو شده زندگی این طبقه اجتماعی می‌پردازد. او بر اساس عامل تعیین‌کننده اقتصاد و با نشان دادن غیرمستقیم معیارهای سه‌گانه در طبقه‌بندی جامعه، یعنی مالکیت سرمایه، قدرت، و وجهه، لومپن‌ها را بی‌بهره از این سه معیار می‌داند؛ هرچند با کمی اغماض می‌توان دسته‌هایی از لومپن‌ها (همچون یاغیان، لات‌ها، و معاندان خیابانی) را برخوردار از نوعی قدرت متکی به زور و ارباب دانست، بی‌بهرگی آن‌ها از وجهه اجتماعی، این میزان محدود از قدرت را نیز بی‌اثر می‌کند. پرویزی همچنین با اشاره به نوع زندگی لومپن‌ها، به شیوه‌هایی همچون کلاه‌برداری، زورگیری، تن‌فروشی، و غیره در کسب درآمد از سوی آن‌ها اشاره می‌کند؛ شیوه‌هایی که غالباً از نظر قانونی ممنوع‌اند و با نوع کسب درآمد طبقه پایین جامعه که متکی به فروش نیروی کار بدنی به صاحبان سرمایه است تفاوتی فاحش و آشکار دارد. این مسئله بنیادی‌ترین عامل تمایز میان اعضای طبقه پایین جامعه و زیرطبقات (طبقه پایین پایین) است. در مجموع، پرویزی با نگاهی منصفانه، به رغم برجسته‌کردن جنبه‌های منفی رفتاری لومپن‌ها، با تأکید بر نابرابری توزیع درآمد و امکانات اجتماعی، دست‌کم، گروهی از لومپن‌ها را قربانیان جامعه و افرادی ستم‌دیده تصویر می‌کند که زمینه رشد فکری و روحی از آن‌ها سلب شده است.

۱. برای آگاهی از ویژگی‌ها و اصطلاحات خاص زبان لومپن‌ها ر. ک: علی‌اکبر اکبری، لمپنیسم، ویژگی‌های زبان لمپنی در فارسی، ۱۴۳-۱۳۸.

منابع

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴) **ایران بین دو انقلاب**. کاظم فیروزمند و همکاران، تهران: نشر مرکز، چاپ نهم.
۲. اکبری، علی‌اکبر (۱۳۵۲) **لمپنیسم**. تهران: مرکز نشر سپهر.
۳. بردلی، هریت (۱۳۸۶) **دگرگونی ساختارهای اجتماعی: طبقه و جنسیت**. محمود متحد، تهران: نشر آگه.
۴. برزین، سعید (۱۳۷۳) «ساختار سیاسی-طبقاتی و جمعیتی ایران» در **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۸۲-۸۱، صص ۲۱-۱۴.
۵. پرویزی، رسول (۱۳۵۷) **شلوارهای وصله‌دار**. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۶. _____ (۱۳۵۷) **لولی سرمست**. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۷. تامین، ملوین (۱۳۸۱) **جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی**. عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا، چاپ سوم.
۸. خراطها، سعید (۱۳۸۳) «روسپیگری در محله غربت» **مجموعه مقالات آسیب‌های اجتماعی ایران، تهران**: نشر آگه.
۹. دارندورف، رالف (۱۳۷۱) «درباره منشأ نابرابری‌های اجتماعی»، ترجمه ح. قاضیان در **مجله نامه فرهنگ**، شماره ۷، صص ۳۹-۴۷.
۱۰. رهبر، سعید (۱۳۸۳) **نگاهی به نهضت ملی ایران**. نقد خاطرات شعبان جعفری، تهران: نشر هیرمند.
۱۱. زاده‌محمدی، مجتبی (۱۳۸۹) **لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۰۴)**. تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
۱۲. زالامانسی، هانری (۱۳۸۱) «بررسی محتواها؛ مرحله‌ای اساسی در جامعه‌شناسی ادبیات معاصر» در **آمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات**، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نشر چشمه، صص ۳۲۲-۳۰۹.
۱۳. سرشار، هما (۱۳۸۶) **شعبان جعفری**. تهران: نشر البرز.
۱۴. _____ (۱۳۹۱) **خاطرات شعبان جعفری**. تهران: نشر ثالث.
۱۵. عضدانلو، حمید (۱۳۸۶) **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
۱۶. فتاحی‌پور، احمد (۱۳۴۳) «مشخصات طبقات اجتماعی ایران» در **مجله مسائل ایران**، شماره ۱۱، صص ۴۹۸-۵۰۵.

۱۷. فوران، جان (۱۳۸۰) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*.
۱۸. ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم.
۱۹. کرونین، استفانی (۱۳۸۳) *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*. مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
۲۰. کیویستو، پیتر (۱۳۸۵) *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*. منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
۲۱. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹) *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ بیست‌وپنجم.
۲۲. لهسایی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۸۰) «نابرابری‌ها و قشربندی اجتماعی در ایران» در شیراز *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، شماره ۳۲، صص ۱-۲۴.
۲۳. مندراس، هانری (۱۳۵۶) *مبانی جامعه‌شناسی*. باقر پرهام، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۴. وثوقی، منصور و علی‌اکبر نیک‌خلق (۱۳۸۵) *مبانی جامعه‌شناسی*. تهران: نشر بهینه، چاپ پانزدهم.

